

غزل شماره ۱

۱	ای رستخیزِ ناگهان، وی رحمتِ بی‌منتها	ای آتشی افروخته در بیشهٔ اندیشه‌ها
۲	امروز خندان آمدی، مفتاحِ زندان آمدی	بر مستمندان آمدی چون بخشش و فضلِ خدا
۳	خورشید را حاجبِ تویی، اومید را واجبِ تویی	مطلبِ تویی، طالبِ تویی، هم منتها، هم مبتدا
۴	در سینه‌ها برخاسته، اندیشه را آراسته	هم خویش حاجتِ خواسته، هم خویشتن کرده روا
۵	ای روحِ بخشِ بی‌بدل، وی لذتِ علم و عمل	باقی بهانه‌ست و دَغل، کاین علّت آمد وان دوا
۶	ما زان دَغلِ کژبین شده، با بی‌گنه در کین شده	گه مستِ حوزِالعين شده، گه مستِ نان و شوربا
۷	این سُکرِ بین، هِلْ عقل را، وین نُقلِ بین، هِلْ نقل را	کز بهرِ نان و بَقْل را، چندین نشاید ماجرا
۸	تدبیرِ صدرنگ افکنی، بر روم و بر زنگ افکنی	و اندر میانِ جنگ افکنی، فیِ اِصْطِناعِ لا یُری
۹	می‌مال پنهانِ گوشِ جان، می‌نه بهانه بر کسان	جانِ رَبِّ خَلَّصنی‌زنان، وَاللّٰهُ که لاغست ای کیا
۱۰	خامش که بس مستعجلم، رفتم سویِ پایِ علم	کاغذ بنه، بشکن قلم، ساقی درآمد، الصّلا

غزل شماره ۴۳۰

۱	گم شدن در گم شدن دین من است	نیستی در هست آیین من است
۲	تا پیاده می‌روم در کوی دوست	سبزخنگ چرخ در زین من است
۳	چون به یک دم صد جهان واپس کنم	بنگرم، گام نخستین من است
۴	من چرا گرد جهان گردم چو دوست	در میان جان شیرین من است
۵	شمس تبریزی که فخر اولیاست	سین دندان‌هاش یاسین من است

نمایه

۱	تدبیر صدرنگ افکنی، ۱	د	م
امروز خندان آمدی، ۱	چ	در سینه‌ها برخاسته، ۱	ما زان دغل کژ، ۱
ای رستخیز ناگهان وی، ۱	چون به یک دم، ۲	ش	من چرا گرد جهان، ۲
ای روح بخش، ۱	خ	شمس تبریزی که فخر، ۲	می‌مال پنهان گوش، ۱
این سکر بین هل، ۱	خامش که بس، ۱	گ	
ت	خورشید را حاجب تویی، ۱	گم شدن در گم، ۲	
تا پیاده می‌روم در، ۲			